



پ. ج. اسکویب

ترجمه: غفار حسینی

# مفهوم هوش

## یک نگرش جامعه‌شناسانه

باشند که با یکدیگر به تعارض  
برخیزند. مفهوم هوش در یک زمینه  
خاص پدید می‌آید ممکن است  
ناگهان با چهره‌ای دیگر در مکانی  
دیگر دوباره ظاهر شود و برای  
منظوری بکار گرفته شود کسه  
با کارکرد پیشین آن در زمینه

گذرند. مفاهیم، بر خلاف انسانها  
جاودانه‌اند رشد و تغییر آنها  
قتضوس وار است، از صورتی  
سزبر میدارند و به صورتی دیگر در  
می‌آیند، بدینسان، از زمانی تا  
زمانی دیگر، و از مکانی تا مکان  
دیگر متفاوتند. نه تنها همواره متغیرند، بلکه در

● شماره‌هایی که بین‌المللین وبه ترتیب در ضمن این مقاله گذاشته  
شده مربوط به کتب و مآخذی است که مورد مراجعه نویسنده بوده‌است  
و ما همه آنها را در پایان مقاله درج خواهیم کرد.

اهمیت انقلاب پدید‌شناسی در روش  
تحقیق در جامعه‌شناسی در حکمی  
یافته است که در مورد بررسی  
مفاهیم، دایره‌های دنیای شعور  
شعور عام و یا «منطق طبیعی»  
چنانکه ورف (Whorf) آنرا  
می‌ماند، بعنوان مسأله‌ای که خود  
غامض‌اند، باید نگریسته شوند.

میکند.  
اجتماعی  
بان‌های  
آزادی  
آزادی  
ادبی  
سران  
است  
آمد  
آمد  
آمد  
مد  
آمد  
م  
ضوع  
آمیز  
عادی  
مبتدل  
دگان  
دا -  
شکل  
ها باید  
نکر  
عارف  
ی شک  
خود  
ونافذ  
ماین  
شده  
زادی  
ی. بیا  
دم‌را  
به

است که در آن با انسانها مشترکند. آنها فرزندان انسان هستند و مانند فرزندان توانائی آن را دارند که بر پدران خود مسلط شوند. مفاهیم ، که برای ارضای احتیاجی ساخته میشوند ، بحیثیات خود ادامه میدهند تا برای رفع نیاز دیگری بکار آیند و سرانجام نیازهایی را ایجاد کنند که با کارکرد اصلی آنها ارتباطی ندارد .

مفاهیم ساخته های جامعه هستند: آنها محصولات اوضاع و احوال اجتماعیه و از جمله اجزاء ترکیب دهنده معقولات و محرکهای هستند که بمنظور توجیه و تفسیر اعمال اجتماعی ساخته میشوند. اعمالی هستند که در کنش متقابل یک گروه با گروههای دیگر میتوان کارکردشان را مشاهده کرد. پاره‌ای از مفاهیم گویای خصوصیات تصویری انسانها و کارکردی قابل ارزیابی و رده بندی یا طبقه بندی دارند .

آنها همواره پی آید کنش متقابل افرادند و همواره معطوف به رابطه میان افراد. انسانیت و نه معطوف به کیفیاتی که خود بخود در درون هر یک از افراد وجود دارد ، برای آنکه زیستن بطور کلی امکان پذیر باشد ، باید مفاهیم اندیشیده شوند. مفاهیمی که برای طبقه بندی و گروه بندی انسانها بکار میروند همیشه مبین ارزیابی و تایید و یا رد خصوصیات ویژه ای هستند که انسانها واجد آنند یا میتوانند واجد آن باشند . امثال این مفاهیم عبارتند از: خوبی ، بدی، انحراف ، عدم انحراف ، تعادل ، عدم تعادل ، کمال ، عدم کمال ، ثبات ، عدم ثبات ، باهوش ، کودن .

چنانکه برگروکلتر Berger & Kellner

در کتاب « ازدواج و ساختن واقعیت » نشان داده اند (۲) نفوذ پر دامنه تفکر روانشناسانه در جامعه جدید ما را بر آن داشته است که به این جنبه از روابط میان انسانها توجه کنیم و « خصوصیات ویژه » آنها را ، بعنوان صفاتی که افراد انسانی دارای آنند بنگریم و نه بعنوان تعیین کنش متقابل اجتماعی که از طریق آن نیروهای اجتماعی خود را ظاهر میسازند . برگروکلتر ، با واژه‌ها و اصطلاحات

جامعه‌شناسی ، مفاهیم معینی از روانشناسی را که مربوط به صفات فرضی افراد میشوند دوباره تعریف کرده اند ، بگونه‌ای این مفاهیم بیان کننده ارزیابی‌هایی است که بر روابط اجتماعی استوار شده و منعکس کننده بینش های اجتماعی معین یا واقعیت‌سازی‌ها هستند .

« ثبات عاطفی » چنین تعریف میشود :

عمل کردن در درون حوزه کنترل شده تری از میان عاطفی « کمال یافته تر » میشود . سکوت در یک دنیای تنگ تر و منجمد تر که با تعبیرها و تفسیر های اجتماعی هماهنگ و سازگار است. « بیشتر از خود خاطر جمع بودن » میشود : « عینیت بخشیدن به شناسائی خود » . « از لحاظ روانی متعادل » میشود ، اضطراب و نگرانی خود را و پس زدن و صراحت و (Ameivalence)

خود را در مقابل امکانات تعیین خود (Self-Definition) کاهش دادن .

« از لحاظ اجتماعی قابل پیش بینی » میشود : « در چهار چوب قوانین و مقررات ایمنی تثبیت شده رفتار مناسب داشتن » .

برگروکلتر چنین نتیجه گیری میکنند « اصلاً سخن گفتن از این پدیده چه رشد یابنده آن بعنوان نبودن شاخص سلامت فکری یا روانی » یا « سازگار شدن با واقعیت » تلقی کنیم ، این حقیقت مسلم را نادیده انگیزد که واقعیت ساخته اجتماع است و خللات روانی بر یک خاستگاه اجتماعی متکی هستند .

هدف اصلی این مقاله اینستکه نشان دهد که مفهوم «هوش» بد انسان که در قرن حاضر در انگلیس ارائه شده است ، مفهومی بوده است که از ماهیت جنبه های گوناگون ساخت اجتماعی این کشور ناشی شده است و از لحاظ آموزشی ، برای این منظور بکار رفته است که نوع معینی از واقعیات سازی را تعیین کند ، نوعی از واقعیت‌سازی که از اوضاع و احوال اجتماعی و تصورات گروه های معین زائیده شده است و نیز نشان دادن این نکته که این مفهوم بعنوان ابزار و وسیله‌ای برای محافظت مظاهر معین اقتصادی و

سیاسی جامعه بکار گرفته شده است .

بزبان دیگر ، من کوشش خواهم کرد ، تا نشان دهم که «هوش» بعنوان یک خصوصیت روانی افراد نگریده شده و نه بعنوان یک کارکرد خاستگاه (Matiex)

اجتماعی و تعریف آن در زمان های متفاوت و در میان گروههای متفاوت تغییر کرده است ، چون واقعیت‌سازی در یک مکان اجتماعی بامکان اجتماعی دیگر تغییر کرده است و نیز کوشش خواهم کرد نشان دهم که بکار بردن مفهوم هوش در آموزش و پرورش برای تعیین فرصتها و شانس موفقیت به منافع سیاسی و اقتصادی پاره‌ای از گروهها ، بزبان گروههای دیگر ، خدمت کرده است . همچنین امیدوارم بتوانم نشان دهم که مفهوم فوق آثار آن دسته از جامعه شناسانی را که در صدد برآمیاند روند آموزش و پرورش را درک کنند چنان آشفته کرده است ، که اینان در تحقیقات خود بدون هیچ تردید و بی‌رسی ، پیش روانشناسانه را این باره هوش پذیرفته‌اند ، و نه پیش جامعه شناسانه آن را .

این نکته که هوش چیزیت که جامعه آن را تأیید کند ، جای بحث ندارد ، گنجینه واژه‌های راجع ، (\*\*) واژه‌های زیر بعنوان واژه‌های مترادف هوش بدست میدهد ، شعور عام و شعور بسیار ، فراست مادری ، تفکر سریع ، حضور ذهن ، توانائی فکری ، بصیرت ، قدرت قضاوت ، قدرت تامل و تحلیل ، قدرت تصور ، کیاست ، تفکر دقیق و روشن ، گساختی ، تعادل فکری

(Level Headedness) تعادل سلامت فکر ، محتاطی ، قدرت پیش بینی ، دورنگری ، دانائی ، تعمق ، Soundness (Society) روشن دل بودن .

« کم هوش بودن » یا کودنی را ظاهراً جامعه تأیید میکند . کند ذهنی ، عقب ماندگی ، حماقت ، سطحی بودن ، بلاغت ، خل وضعی ، مسخره بودن و فصاحت ، خریت ، کودنی ، نفهم بودن ، مبتذل بیخود ، شلخته ، وحشی ، سرسری .

در حقیقت سلسله مترادفهایی که ارائه شده‌اند این نکته را آشکار میسازد که دو نوع عمده رفتار وجود

\*Roget's Thesaurus

دارد . رفتارهایی که مورد تأیید هستند و رفتارهایی که مورد تأیید نیستند و اصطلاح « هوش » نشان تأیید رفتارها است . اما مطلب پاین سادگی نیست ، رفتار چیزی نیست که بر یک زمینه یک بعدی هوش- کم هوشی پدید آمده باشد ، بلکه میتوان گفت ابعاد متعدد دیگری از رفتارهای تأیید شده وجود دارد که در هر یک از آنها ، معیار هوش ، تنها یکی از اجزاء ترکیب کننده آن رفتار بحساب می آید .

هر گروه اجتماعی ، در حوزه فرهنگ کلان ، اعضای خود را چه با هوش تعریف شده باشند و چه کم هوش بر اساس مقیاسهایی که منعکس کننده ارزیابیهای همان گروه در مورد تأیید ، عدم تأیید می‌باشد مجدداً تعریف مینماید .

این ابعاد فرهنگ خود ضرورتاً اجزاء بی‌دری فرهنگ کلان را تشکیل نمیدهند . در حقیقت آنها ابعاد مترادف یا متعارضی را بوجود می‌آورند . بعنوان مثال تأیید شده ترین و با هوش ترین اعضای گروههای خرد ممکن است بعنوان افراد ناماوی یا برتر از بهترین افراد گروه‌های کلان ارزیابی شوند . اگر الگوی دیگری را در نظر بگیریم ، هرم تأیید شده‌ای برای احترام (Esteem)

از طرف جامعه وجود ندارد که در آن گروههای عضو سلسله مراتب پائین را تشکیل بدهند ؛ بلکه هرهای متعددی وجود دارد که هر یک سلسله مراتب بالاتر مخصوص خود را اعمال میکند .

دوستداران موسیقی و مردان سیاست ، شاعران و دانشگامیان و کوهنوردان و کارگران کشاورزی ، ملوان‌های کشتی‌های ماهیگیری و ستارگان موزیک پاپ ، اعضای یک خانواده و مدیران بانکها در یک جلسه و غیره و غیره هر یک سلسله مراتب مخصوص خود را دارند .

هر گروه معیار ویژه‌ای دارد که بر اساس فهم و درک اعضای آن از مفاهیم مختلف بوجود آمده و بر اساس آن معیار « مفاهیم » را ارزیابی و متمایز می‌کند .

پاره‌ای از مفاهیمها با مفاهیمهای دیگری که در گروههای دیگر بکار میروند شکل مشابهی دارند اما محتوای دیگری را مشخص میکنند ، پاره‌ای از مفاهیمها در شکل و محتوی

میان چند گروه مشترکند و پاره‌ای دیگر فقط در میان يك گروه رایج میشوند .

همه آنها مفهومی دارند که به « هوش » چنانکه در درون هر گروه تصور میشود معطوف است ، اما مفهوم رفتار هوشمندانه ، چنانکه در درون هر گروه تصور میشود ، از گروه تا گروه متفاوتست .

باز دیگر با هوش رنگی ممکن است با يك شاعر « با هوش » هیچ وجه مشابهی نداشته باشد . هوش يك سوداگر ممکن است از جنبه های مهمی با « هوش » يك مرده دانشگاهی متفاوت باشد ، « هوش » يك دادیار دیوانعالی ممکن است كاملا با هوش يك روانپزشك یا يك باربر « ایستاد » (Eastend) متفاوت باشد .

این عنصر اصلی فرهنگ در تشخیص و تعیین هوش هنگامی آشکار تردید میشود که فرهنگ‌های متضاد با یکدیگر مقایسه شوند .

کنش عظیم قرن هفدهم و بزرگ جادوگر آفریقائی قرن بیستم که هر يك به شیوه های گوناگون خود به « دفع بشر » یا دفع شیاطین می‌پرداختند ، روشهای درمانی يك روانپزشك بزرگ و فروید را با شیوه های هوشمندانه به علاقه و شانه های بیمار روانی نمیدانند .

مهارتهای فکری جامعه شناسان بعنوان دلائل هوشمندی برای يك مردبیشه کالاهاری (Kalabar) قابل قبول نیست و در حقیقت می‌توان در این امر تردید روا داشت که همکاران دانشگاهی اگر در نیات روانی ما شك نکنند ، اظهار نظر های روشنفکرانه ، را مورد شك قرار دهند . هر آموزگار مدرسه‌ای میدانند که پاره‌ای از پدران و مادران نظر مدرسه را در مورد کودکان خود قبول ندارند و نبر میداند که تمام کودکان يك مدرسه ارزیابی آموزگاران را در مورد خودشان یا در مورد کودکان دیگر نمی‌پذیرند .

پدیمان ، بگمان من ، ما باید قبول کنیم که مفهوم هوش ، مفهومی انتزاعی از انگاره های رفتار است که مورد تأیید قرار گرفته‌اند ، و دست کم اجزائی از آن کارکرد نظام اجتماعی و فرهنگی است که این مفهوم در آن بکار میرود . نیز ما باید بپذیریم که تعریف

هوش در اوضاع و احوال متفاوت اجتماعی در محدوده های گسترده‌ای میتواند گوناگون باشد .

من همچنین برآنم که این نظر که در هر حال ، چیزی بیش از يك امر بدیهی و پیش پا افتاده نیست - که امروزه بسیار کما لفظ آن را می‌پذیرند ، اغلب از طرف کسانی که کارشان سنجش هوش در فرهنگ‌هایی است که ناهمگند ، نادیده انگاشته میشود . در واقع تازه در سال های اخیر روانشناسان دست اندر کار آموزش و پرورش ، آمادگی این پذیرش را نشان دادند که بعنوان مثال ، آزمونهای I.Q. که برای کودکان طبقه متوسط انگلستان استاندارد شده است برای کودکان طبقه کارگر و مهاجرانی که به فرهنگ‌هایی کاملاً متفاوت تعلق دارند « غیر عادلانه » است . از این گذشته ، اگر به اعمال روزانه آموزگاران در مدارس بنگریم ، بوضوح مشاهده خواهیم شد که اغلب آنان چنان عمل میکنند که گوئی « هوش » مانند بلندی قامت یا يك مقیاس يك بدنی و قابل تعمیم در همه جهان سنجش پذیر است .

اما این تازه قسمت جزئی بحث است . من میخواهم با آنها پیش بروم که نشان دهم حتی در میان افرادی که دارای يك پارچه فرهنگ هستند و وجه مشترکشان اینست که هوش را تجزیه تحلیل کنند ، بسجند و تعریف کنند ، تعاریف و مفاهیم متعددی از هوش بکار گرفته میشود و تعریفی که بعنوان مبنای عمل در يك زمان معین و بوسیله يك فرد معین ، انتخاب میشود با تعاریف و مفاهیم اجتماعی و ارتباطی سنجش پذیر معینی است که بهمان زمان یا همان افراد مربوط می‌شود .

خلاصه اینکه تعاریف متداول هوش هیچگاه ارزش -رها (Value-free) نیستند و همواره مفروضات و (استنباط های) اجتماعی ، فرهنگی و آرمانی (Ideological) و سیاسی را در پس خود نهان دارند .

آنچه آلوین گولدنر (Alvin Gouldner) « حوزه تصورات » مینامد ، همواره مبنای آنهاست . روانشناسان آموزش و پرورش و

آموزگاران در زمینه اجتماعی کار میکنند که سخت درگیر گزینش و تمایز است .

علاقه به هوش و سنجش آن نشان ویژه جامعه‌ایست که عمیقا به پرسشهایی که از قربندی اجتماعی ، حفظ تفاوت‌های مترت اجتماعی ، و تفاوت دستیابی به فرصتها و شیوه های گوناگون زندگی ، برخاسته‌اند . علاقه دارند ، اما علاقه به نگاهداری و حراست « وضع موجود » است و نه به دگرگون کردن آن ، در حقیقت میتوان ، میان هوش و قیمت نیز يك توازن مشاهده نمود . در يك اقتصاد پولی که نیروهای بازار بر آن مسلطند ، چنانکه قیمت بعنوان فرمانروای مطلق ، چگونگی توزیع کالاها و خدمات را تعیین میکند ، هوش ، و بخصوص (I.Q.) بهره هوش جای پول را گرفته‌است . تخصیص و توزیع آموزش و پرورش عمومی بر مبنای يك معادل پول انجام شده و میشود . این « معادل پول » ، هوشی است که از طریق نمرات امتحان و آزمونهای هوش کمی میشود . توانائی برای بدست آوردن نمرات بالاتر ، حق دست‌بازی به خدمات آموزشی را تأمین میکند ، چنانکه توانائی برای پرداخت پول حق استفاده از کالاها و خدمات دیگر را تأمین میکند .

آموزش و پرورش ، که زمانی بر اساس محتوی کیسه پول‌چیرمه بندی میشد اکنون بوسیله هوش چیره‌بندی شده است .

در این چرخش ، چنانکه به آموزش دست می‌یابند همانانی هستند که از مزایای دست‌یابی به کالاها و خدمات برخوردارند و این امری نیست که بتوان آن را تصادفی تلقی کرد ، بخطرناک‌تره ایم ، زیرا ، چنانکه میدانیم بطور کلی ، هنوز درآمد پولی با بهره هوش ، فرصت آموزش یافتن و قابلیت آموزش‌پذیری همبستگی دارد .

و این در کتاب « آموزش و پرورش و محیط » (E) از تحقیقی گزارش میدهد که در مورد « طبیعت در مقابل تغذیه » \* و رابطه آن با زمینه آرمانی و موقعیت محققین

و این در کتاب « آموزش و پرورش و محیط » (E) از تحقیقی گزارش میدهد که در مورد « طبیعت در مقابل تغذیه » \* و رابطه آن با زمینه آرمانی و موقعیت محققین

انجام شده است . این تحقیق نشان میدهد که همبستگی مثبت میان یافته های علمی بسیاری از محققین و اعتقادات خصوصی آنان وجود دارد . آنان که طبیعت را مهمتر میدانند بدین تمایل دارند تا یافته‌هایی در تأیید اعتقاد خود ارائه دهند و نشان دهند که تغذیه اهمیت کمتری دارد . همچنین نشان داده شده است که آندسته از محققین آمریکائی که بیشتر به سیاهان تمایل دارند ، بیش از آنان که گرفتار تصببات نژادی هستند ، می‌کوشند تا توانائیهای بیشتری برای سیاهان قائل شوند .

اغاب مردان در فرهنگ ما « دانسته‌اند » ، که مردها ، عموماً از زنان با هوش‌ترند ، اغلب آموزگاران می‌پذیرند که افراد طبقه متوسط باهوشتر از طبقه کارگرند . البته جامعه‌هایی که این اعتقادات در آنها متداولست ، جامعه‌هایی هستند که در آنها سیاهان ، زنان و طبقه کارگر در موقعیت‌های اجتماعی پائین‌تری قرار گرفته‌اند .

در حقیقت جامعه‌هایی هستند که تحت سلطه اخلاق سفیدپوست ، مذکر ، و طبقه متوسط قرار دارند .

آگاهی از این مطلب نباید ما را شگفت‌زده کند که پدائیم جنس Jensen و آیزنک (مبنای) Eysenck جمله خوردار به محیط گریبان با « نظریه تعیین ژنتیک پائین بودن بهره هوشی سیاهان » در زمانی آغاز میکنند که سیاهان به شدت خواستار تساوی اقتصادی و سیاسی میشوند .

همچنین این يك امر تصادفی نبود که اولین نظر جدید در مورد پست بودن نژادهای انسانی ، نظر گوینو در ۱۸۷۰ در گفتار در عدم تساوی نژادهای انسان ، هنگامی ارائه شد که قاره آفریقا بدست نیروهای نظامی اروپا گشوده شد . البته گوینو ، در مقدمه‌ای بر چاپ دوم کتابش ، نوشت که نظریه نژادی او « نتیجه طبیعی وحشت و نفرت وی از دموکراسی » بود .

بنا بر نگاههای به پاره‌ای از تعاریف متداول « هوش » و گرایش‌هایی که در مقابل آن رایج بوده بقیه در صفحه ۶۰

Nature Versus Nurture  
منظور از « طبیعت » در اینجا طبیعت انسان ، یا خوی و خصل انسانست ، نه طبیعت به معنای اعم آن . م .

تأیید  
تأیید  
نشان  
باین  
نیست  
ش  
لکه  
از  
رد که  
هوش  
بد آن  
حوزه  
را چه  
چه  
که  
مان  
تأیید  
ورتا  
ن را  
آنها  
وجود  
ترین  
سای  
بوی  
های  
بگوی  
هر م  
(E)  
دارد  
سلسله  
یک  
که  
موض  
بان  
ن و  
زی ،  
ی و  
یک  
سلسله  
رد که  
آن  
ده و  
م  
سد  
های  
بکار  
س  
ند ،  
حتوی



است بیفکنیم .

سقراط (A) مرد هوشمند را با مرد با شرف و بافضیلت در یک ردیف میداشت و در جامعه های کاستی و فئودالی معمولا هوشمندی از خصلت‌هایی تلقی میشد ، که همراه دیگر خصلت‌ها جزء لاینفک مقام بود . در واقع هوشمندی بدون اصل و نسب یا افتخارات فامیلی چیزی نبود که کسی آرزوی آن را داشته باشد ، چرا که نشانه مرد قدرت طلب Man-on-the-maice و مشتاق بود که برای ساخت اجتماعی تهدیدی بحساب می‌آمد . نیمه زرنگ بودن ، دعوتی بود برای اینکه انسانها خود را مناسب با مقام اجتماعی خود «ببرند» و در جای خود قرار گیرند .

قطر در قرن نوزدهم بود که می‌بینیم با مفهوم هوش به نحو منظم و معقولی رفتار میشود و بعنوان مثال در « اصول روانشناسی » اسپنسر هوش بعنوان یکی از مظاهر تفکیک پذیر افراد انسان مطرح میشود .

چنانکه گیلفرد (Guilford) خاطر نشان کرده است : « مفهوم هوش بعنوان یک واقعیت یگانه عیدیه ای بود که از طریق اسپنسر ، روانشناسی از زیست - شناسی دریافت کرد . و گالتون (۱۱) که بسیار علاقه داشت تا علم اصلاح نژاد \* را در مورد نسل انسان بکار گیرد نظریه اندازه گیری هوش و آزمونهای هوشی را ابداع کرد . گالتون بحثی را آغاز کرد که تا امروز درمسی برای روانشناسی بوده است .

اوارتی بودن هوش عمومی و هوشهای متعدد یا تواناییهای دیگر را نیز مطرح کرد . اسمینر (Speur. Man) مفهوم توانائی کلی را گسترش داد که بشکل گستاخانه ای بصورت عامل "g" درآمد . درحالی که براون و تامسون در انگلیس وترن دایک در امریکا آرزوی "g" را کاهش دادند یا آن را بکلی نفی کردند و بر گروهی از توانائیهای مخصوص تاکید نمودند ( ۱۳ ) .

بینه "Binet" هوش را برای منظور های عملی تعریف کرد و آن را بعنوان زمینه ظرفیت‌هایی که از دقت ، حافظه ،

\*Eugenics

قدرت مقایسه و انطباق ، تشخیص تفاوت ها و قدرت قضاوت تشکیل میشود ارائه نمود .

فرمول معروف او ۱۰۰ x سن عقلی = بهره هوش (I.Q) هوش را بعنوان یک مقیاس ارزیابی اجتماعی تثبیت میکنند ، چرا که معیاری که وی برای سن عقلی برگزید مقیاسی بود که انتظار میرفت که ۶۵ درصد ( بعدا به ۵۰ درصد کاهش یافت ) جمعیت بتوانند به آن جواب مناسب داده و نمره مناسب بیاورند . (۱۴)

در ۱۹۱۴ (Stern) هوش را چنین تعریف کرد : « توانائی کلی یک فرد برای سازگار کردن تفکر خود بسا نیازمندیها و مقررات تازه هوش ، سازگار کردن اساسی ذهن با مشکلات و شرایط جدید زندگی است . »

نشریه روانشناسی آموزش و پرورش در ۱۹۲۹ تعاریف متعدد دیگری پیشنهاد کرد : « درجه هوش بر حسب درجه ای که فرد تفکر اش را در اوضاع و احوال متفاوت بکار می‌گیرد ، قابل اندازه گیری است .

وودراو (Woodrow) عقیده داشت که « هوش یک توانائی اکسایمی است و یک توانائی سازگار شدنیست » در ۱۹۲۸ کلیرمنت (Claremont) آنرا « ابتزاع و توانائی درک روابط علت معلولی » (۱۷) تعریف کرد .

همچنان با اوگازال (۱۸) گفت که هوش توانائی درک روابط است ، توانائی تفکر هماهنگ و روابط و اکنش هر کس یگانه توانائی است . برت (Burt) \* که ظاهرا هوش را بعنوان یک عامل ریاضی و هم یکی از خصوصیات مغز میدانند طی پنجاه سال گذشته آن را هم بعنوان « عامل یکپارچه کننده » (\*) و هم « توانائی ذاتی و کلی شناخت » تعریف کرد . (۱۹)

شاید یکی از جالبترین تعاریف هوش ، اگر بتوان آنرا تعریف نامید ، بوسیله استودارد (Stoddard) در ۱۹۴۳ داده شده باشد . هوش توانائی عهده دار

\*The Integrative factor

شدن فعالیت هائیت که نشانه مشخص آنها ، دشواری پیچیدگی ، ابتزاع ، صرفه جوئی ، سازگاری با یک هدف ، ارزش اجتماعی و ظهور (Original 5) ابداعات و حفظ این فعالیت ها تحت شرایطی که مستلزم تمرکز نیرو و پاسخ دادن به نیروهای عاطفی متناقض است . شکست آنکه بگمان من ، در توصیف های هوش - با وجود تاکیدهای گوناگون و تفاوت های تئوریک آنها - توجهی است که جنبه های اخلاقی پروتستانی و مرد اقتصادی «مورد نیاز» اقتصاد و جامعه را طی نیمه اول قرن بیستم منعکس میکنند ، و با چنین تعریض بعنوان شالوده آرمانی ، نه تنها توزیع نامساوی آموزش و پرورش در حال حاضر شروع میشود ، بلکه محتوی برنامه های درسی که در مدارس ارائه میشود توجیه شده و ایجاد نگرانی نمیکند .

ذهن آزمائی \* که بوسیله (۲۱) پیشرفت کرده بود ، طی جنگ جهانی اول ، هنگامیکه شکل وسیعی در نیروهای مسلح امریکا برای گزینش افراد بکار گرفته شد ، مرحله اولیه خود را گذشت . طی دهه بعدنشریات روانشناسی تحت سلطه این تصور و بررسیهای مربوط بدان بودند . آزمونهای وکسلر (Wechsler) در ۱۹۳۳ ، ۱۹۴۹ و ۱۹۵۵ ارائه شدند . آزمونهای گروهی که در دوران جنگ گسترش یافته بودند بعدا دقیقتر شدند و در ۱۹۵۸

آزمونهای پیشرفته بدون (Progressive Matrixes Raven) که پنحو وسیعی بکار گرفته شدند ، ارائه شد . تورندایک (۲۲) (Thorndice) در مورد آزمونهای اخیر چنین اظهار نظر میکند : « انسان بستنی میتواند بپذیرد که اشیاء کاملا از بار فرهنگ آزاد هستند (یا فرهنگ - رها) . در حقیقت موضوع آزادی فرهنگی یا عادلانه بودن (آزمونها) بسیار پیش از آنکه وارد تفکر روانشناسان آموزش و پرورش شود مورد توجه پارهای از روانشناسان قرار گرفته بود . دیویس والیز (Davis & Ells) « بازی ها » خود را بین ۱۹۵۹

\*Mental Testing.

و ۱۹۵۳ ارائه نمودند . کوشش شده بود این بازیها «آزاد از طبقه اجتماعی»

"Social Class-Free" باشند ، اما چنانکه بازم توردن دایک خاطر نشان میکند «مادام که عمل نارسای آزمون هوش یک کارکرد محرومیت فرهنگی است اثر آن بسیار وسیع بوده و نه تنها آزمون شناسی یا آزمونهای رایج در مدارس را در بر میگیرد بلکه شامل کلیه اعمال آزمون کردن میشود .

در سالهای اخیر ، احتمالا بعنوان واکنش در مقابل تنش های فزاینده سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی جامعه امریکا ، تصور هوش ، برای آنکه عقاید و ابعاد و اگر انسی خلافت را در برگیرد ، بوسیله پاره ای از روانشناسان گسترش یافته و آزمونهای بوسیله توردن دایک و دیگران ابداع شده تا این اجزاء تازه کشف شده هوش را اندازه گیری کنند .

علیرغم کوشش غول آمالی که صرف تهیه و ارزیابی شگردهای گوناگون آزمون کردن شده است ، تنها در سال های اخیر بوده است که روانشناسان آغاز آن کرده اند تا مفهوم هوش را بطور کلی بنحو جدیدتری مورد بررسی قرار دهند . ورمسن (۲۴) در ۱۹۷۰ ضروری میدانند که عبارت زیر را

« چنانکه در جای دیگر (Vernon 1968)

کوشش کرده ام نشان دهم نمرات هوش ، مقیاسهای پیشرفتند . همان سانکه نمرات خواندن و ریاضیات مقیاس پیشرفت بحساب می‌آیند و تمام آنها پنحو یکسانی نیاز به توضیح و تفسیر دارند . اولی (هوش) علت دومی نیست . گنه کار ترین افراد روانشناسان آموزش و پرورش و متخصصان تعلیم و تربیتی هستند که با دلخوشی به تعبیر و تفسیر آزمونهای ترمن - مریل (Terman-Merrill)

با آزمونهای (Wise) در مورد کودکان عقب مانده یا ناسازگار ، بعنوان سنجش توانائیهای بالقوه آنان جدا از پیشرفت تحصیلی آنان ادامه میدهند و حتی سعی میکنند تصور عدم پیشرفت را که در ۱۹۲۰ بقیه در صفحه بعد

## عارف شاعر متعهد و مردم‌گرا (بقیه)

این تصانیف آیینی تمام‌نمای دوران تحول فکری و تجدد ملت ایران و حتی می‌توان گفت که یک‌دوره تاریخ مجمل زمان انقلاب مشروطیت است. تصانیف عارف علاوه بر ارزش ادبی، شعری و اجتماعی، محرک احساسات و وطن‌پرستانه مردم در مقابله با زور و ستم و مشوق آن‌ها در این راه بوده است، به خصوص که افکار و عواطف و اهداف خود را به زبان موسیقی بیان می‌کرد.

صدای ناله عارف بگوش هر که رسید  
چون دف برزد و چون چنگ در خروش آمد

\*\*\*

برای نمونه تصنیف مشهور «حیدرخان عموغلی» را بر زیر می‌آوریم؛ تصنیف هفتم دشتی؛ این تصنیف در دوره دوم مجلس شورای ایران در طهران ساخته شده است. بواسطه عشقی که حیدرخان عموغلی بدان داشت میل دارم این تصنیف به یادگار آن مرحوم طبع گردد.

عارف

(۱)

هنگام می و فصل گل و گشت (جانم گشت و خدا گشت و) جهان شد  
دربار بهاری تویی از زاغ و (جانم زاغ و، خدا زاغ و) زغن شد  
از اثر کرم خطه ری رشک ختن شد.  
دل‌تنگ چون مرغ (جانم مرغ) قصص بهر وطن شد  
چه کجرفتاری ایجرج  
سرکین داری ایجرج  
(نه آیین داری) ایجرج.

(۲)

از دست عدو ناله من از سر درد است  
اندیشه هر آنکس کند از مرگ نه‌مرد است  
جانبازی عشاق نه چون بازی نرد است  
مردی اگر ت هست کنون وقت نبرد است  
چه کجرفتاری... الخ

(۳)

عارف ز ازل تکیه بر ایام نداشت  
جز جام‌یکس دست چو خیام نداشت  
دل جز بسرزلف دل‌ارام نداشت  
صد زندگی تنگ بیک‌نام نداشت  
چه کجرفتاری... الخ

- (۱) شرح حال عارف به قلم خود او، دیوان، چاپ چهارم، ص ۴۵۰  
(۲) یحیی آری‌ن‌پور، از صبا تا تیما، چاپ دوم، ص ۳۵۷  
(۳) عارف و ذوق ادبی و... دیوان، چاپ چهارم، ص ۵۹

غلامرضا همراز

## مفهوم هوش (بقیه)

درباره آن باطمانینسخن می‌گویند: \*  
یک قانون علمی جزئی از طبیعت  
نیست، فقط شکردهی است برای  
فهمیدن طبیعت.

آیزنک پس از پذیرفتن اینکه  
نه روانشناسان و نه عوام‌الناس،  
هیچیک نمیتوانند در میان خود  
برسر تعریفی از هوش توافق  
کنند، بگونه‌ای جالب ادامه داده  
و برای بحث درباره یک «تعریف  
علمی» که:

«تعریفی است که معیارهای  
علمی و توافق شده را که از نظر  
جهانی فرض بر اینست که محتوی  
حقایق قطعی باشند، گرچه نه در  
شکلی ناب طرح و اقامه میکند.  
بدینسان تقریباً همه می‌پذیرند که

هوش برای پیشرفت در مدرسه یا  
در دانشگاه، برای اینکه فردیک  
اقتدار لایق باشد یا یک مدیر موفق  
در کسب و کار و یا بطور کلی  
برای انجام هرگونه کار فکری که  
تا حدودی موفقیت‌آمیز باشد،  
لازمست.»

بدینسان از سوئی هوش یک  
ترکیب علمی است که برای یاری  
کردن به فهم ایجاد شده است و از  
سوی دیگر علت موفقیت آدمهای  
موفق است و باید با محبوبیت  
عام داشتن شناخته شود.

(ادامه دارد)

رایج بود بکار گیرند. در ۱۹۳۲  
اسپیومن (۲۵) چنین اخطار کرد:  
«به آنان که هنوز درباره  
«هوش» سخن می‌گویند، که  
می‌بندارند میتوانند آنرا برآورد  
کنند یا حتی اندازه بگیرند، که  
به اتکای این برآوردها و اندازه  
گیریها، بسادگی سرنوشت زندگی  
کودکان را تعیین میکنند... و  
این همه را انجام میدهند، بی  
آنکه بدانند منظورشان از خود  
واژه هوش چیست.»

همچنین آیزنک (۲۸) در  
۱۹۵۳ هنگام بحث درباره ماهیت  
هوش با تأیید تکه‌ای از گفته‌های  
تورستن (Thurston) را نقل  
میکند:

«ترکیب هائی که از طریق  
آنها نمود یا پدیدار طبیعی فهمیده  
میشود، ابداعات ساخته انسانست.  
کشف یک قانون علمی تنها عبارتست  
از کشف اینکه یک طرح انسان-  
ساخته بکار گرفته میشود تا گروه  
معینی از نمودهای طبیعی وحدت  
یافتا کند و در نتیجه فهم آنها  
ساده شود. یک قانون علمی نباید  
چنان تکررینه شود که گوئی‌داری  
وجود مستقلی است، وجودیکه  
پارامی دانشمندان با دلخوشی

(To Stumble Upon)

## کتابخانه آگین (بزمیه)

منظومه‌هایم آوران دل‌باختگی، وفا،  
صداقت، دوستی و عشق هستند. «  
داستان حاضر از گونه‌های منظومه  
های غنائی و عاشقانه بوده و بسی  
لطیف و زیبات. در تمام طول  
داستان بازتابی از خواست‌ها،  
حسرت‌ها و آرزوهای مردم به شکل  
اشعار و امثال دلنشین محسوس  
است. علاوه بر این از آنجا که  
مطالب و حتی جملات بکار رفته  
برای بیان آنها، از درون مردم  
نشأت گرفته، واقعی‌ترین و اصیل-  
ترین شکل فرهنگ عامه را به  
خواننده ارائه میدهد. برگردان  
فارسی داستان هم با توانائی و  
چیرگی کامل انجام پذیرفته است  
و حالت مسلط در سرتاسر اشعار ساده  
و زیبا بودن آنها است. بطور کلی  
کار در سطحی است که میتوان  
آنرا ارزنده و در خور ستایش  
خواند.

برای شناخت انواع آنها علاوه  
بر کتاب: «منظومه‌های آذری را  
فولکلور شناسان معاصر در دو گونه‌ی  
«منظومه‌های حماسی» و «منظومه  
های غنائی» نوعبندی کرده‌اند. در  
منظومه‌های حماسی که مهمترین  
آنها، منظومه‌های نام‌آور «کورب-  
اوغلو»، «قاجاق‌نی»، «قاجاق  
کرم»، «ستارخان» و غیره  
هستند، مبارزه‌های حق طلبانه‌ی  
مردم درازنای تاریخ پر فراز و  
نشیب تصویر شده است. برخی از  
آنها نظیر منظومه‌ی «کور اوغلو»  
از نامبردارترین آثار فرهنگی بشری  
هستند.

نوع عظیم و گسترده‌ی منظومه‌ها،  
منظومه‌های غنائی و عاشقانه‌اند که  
پر بارترین بخش فولکلور آذری را  
تشکیل میدهند. این گونه‌ی منظومه‌ها  
به خلاف منظومه‌های حماسی، محسوس  
زمان صلیح و دوران آرامش تاریخ  
این سرزمین است. قهرمانان اینگونه

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
کتابخانه آگین (بزمیه)  
رتال جامع علوم انسانی

(ایضاً)

- (۱) شرح حال عارف به قلم خود او، دیوان، چاپ چهارم، ص ۴۵۰  
(۲) یحیی آری‌ن‌پور، از صبا تا تیما، چاپ دوم، ص ۳۵۷  
(۳) عارف و ذوق ادبی و... دیوان، چاپ چهارم، ص ۵۹

غلامرضا همراز